

گفت و گو با عبدالحسین آذرنگ:  
پژوهش گر، نویسنده و دانشنامه نگار

### تاریخ ترجمه و نشر: عرصه های نکاویده

علی خزاعی فر: جناب آذرنگ، در آغاز گفتگو، به روال گفت و گوهای ما در مجله، کمی از خودتان بگویید. از کودکتان. از نخستین ارتباطاتتان با کتاب. از آدم هایی که در زندگی شما موثر بودند.

من متولد نیمه دهه ۱۳۲۰ در کرمانشاه هستم. مطمئن ام تا سال ۱۳۳۰ کتاب مخصوص کودکان ندیده بودم. خانواده من هم این گونه کتابها را نمی شناختند، با اینکه پدر و مادرم کتاب و مجله خوان، و عموهایم فرهنگی بودند. عمه ام، که من خیلی به او نزدیک بودم و در آن سالها سر و گوشش از لحاظ سیاسی می جنبید، روزنامه خوان و مجله خوان قدری بود. سال اول که رفتم مدرسه، هم زمان با دوره جنبش ملی شدن نفت، حکومت دکتر محمد مصدق، و از سیاسی ترین دوره های تاریخ ایران بود. صحنه هایی را که به وضوح تمام به یاد می آورم، جمع خانوادگی یا دوستان و آشنایان خانواده است: روزنامه ها و مجله ها باز می شد، سرها می رفت توی نوشته ها، و سپس بحث در می گرفت. می توانستم جادوی تأثیرگذار کلمات را به خوبی حس کنم. عمه ام با شور و هیجان کلمات جادویی را می خواند، لابه لای آن تفسیر هم می کرد و همه را بر ضد رژیم شاهنشاهی برمی انگیخت. علاقه ام به عمه محبوبم با واژه های جادویی، که از دهان او بیرون می آمد و جمع را ساکت و افسون می کرد، در هم می آمیخت. شاید از آنجا بود که خواندن، به عنوان فعالیتی جدی و بسیار تأثیرگذار، به ضمیر ناخودآگاهم راه یافت و شاید به همین سبب دیگر مرا رها نکرد.

سال ۱۳۳۱ یا ۱۳۳۲ بود که پدرم روزی مرا به قرائتخانه شهرداری در میدان مرکزی شهر کرمانشاه برد. در وسط تالار میز بلندی گذاشته بودند و روی آن پر بود از روزنامه های مختلف. وارد تالار که شدیم، مهمه غریبی بود. عده ای با صدای بلند و هیجان زده چیزهایی را می خواندند. من هیچ سر در نمی آوردم، اما در همان عالم کودکی حس می -

کردم رویدادهای مهمی در اطرافم اتفاق افتاده است. بعدها که انواع کتابخانه‌ها و تالارهای مطالعه را در کشورهای مختلف دیدم، هیچ‌گاه با تصویری که از آن تالار در ذهنم داشتم، مطابقت نمی‌کرد. شور و ولوله‌ای که در آن تالار دیده بودم، در هیچ جای دیگر ندیدم. همین تأثیر شاید به تنهایی کافی بود که کودک کنجکاوی را وادارد راز و رمز کلمات را دریابد.

خواندن و نوشتن که یاد گرفتم، می‌رفتم سراغ مجله‌های صحافی شده پدرم و به ضرب و زور چیزهایی را از میان آنها می‌خواندم. یکی از مجلات صحافی شده که در خانه‌مان بود و خیلی سراغش می‌رفتم، *راهنمای زندگی* بود که گویا حسینی‌قلی مستعان منتشر می‌کرد. در سال‌های نخستین دبیرستان، خواندن ادبیات داستانی و شعر را آغاز کردم. نخستین کتابی که مرا از این عالم به کلی کند و به دنیای دیگری برد و روزها در آن دنیای وهم‌انگیز راه می‌رفتم و در راه خانه و مدرسه با خودم گفت‌وگو می‌کردم، *بیچارگان (مردم فقیر)* داستایوسکی بود. هنوز هم نمی‌دانم چرا این کتاب مرا مفتون و مسحور کرده بود. بعد از آن *آزردگان* را، باز هم از داستایوسکی، خواندم. کتاب دیگری به دستم افتاد به نام *توسن بادپا*، آن را هم ظرف یکی دو شب تمام کردم. و از آن پس به کتاب خواندن افتادم و هیچ شبی دیگر بی‌کتاب نمی‌خوابیدم. هر شب صدا بلند می‌شد که دیگر بس است، چراغ را خاموش کن! گاهی گوشمالی هم می‌شدم، اما دیگر بی‌کتاب نخوابیدم، تا به امروز.

چه طور شد که پژوهشگر شدید؟ پژوهشگر بودن در ایران به چه معناست؟ آیا به جدایی شغل استادی دانشگاه از پژوهش گری معتقدید یا فکر می‌کنید هر دو هنر باید در یک نفر جمع شود؟ از انتخاب شغلتان راضی هستید؟ چه چیزی راجع به این حرفه ناراحتتان می‌کند؟ ارتباط شما با دانشگاه چطور است؟ پژوهش در ایران چه معنا و جایگاهی دارد؟

نکاتی که مطرح فرمودید، حساب کردم دیدم هفت پرسش در یک پرسش است. اگر موافقت کنید، آن‌ها را از هم جدا کنیم و یک‌به‌یک به آن‌ها بپردازیم.

۱. در سال ۱۳۵۱ خدمت نظام وظیفه‌ام تمام شد و با معرفی استادم ابوالحسن نجفی در موسسه انتشارات فرانکین به کار مشغول شدم. قرار بود بروم در *دایره‌المعارف فارسی* مصاحب کار کنم. داشتم دوره آموزشی را سپری می‌کردم، اما نمی‌دانم به چه دلیلی شادروان کریم امامی (رئیس ادیتوریال، که امروز می‌گوییم بخش ویرایش) و مقام

مافوقش نجف دریابندری (معاون فرهنگی فرانکلین) تصمیم گرفتند در مؤسسه بمانم و زیر نظر شادروان امامی کار کنم. در سال ۱۳۵۲ در دوره کارشناسی ارشد در دانشکده علوم تربیتی دانشگاه تهران پذیرفته شدم. تحصیل همراه با کار تمام وقت تا ۱۳۵۴ که فارغ التحصیل شدم، ادامه داشت. همان سال فرانکلین منحل شد. چند پیشنهاد کار داشتم، از جمله شادروان استاد ایرج افشار می خواست مرا ببرد کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، اما از میان گزینه‌ها، پیشنهاد استادم دکتر محمد حسین دانشی (نخستین استاد ایرانی علم اطلاع‌رسانی در ایران) را پذیرفتم، به گروه علوم دکوماناسیون در مؤسسه تحقیقات و برنامه‌ریزی علمی و آموزشی پیوستم و از اول سال ۱۳۵۵ کارم را در آن مؤسسه شروع کردم. درباره این مؤسسه صحبتی نمی‌کنم، چون در کتاب *استادان و نااستادانم*، قدری به آن پرداخته‌ام. به هر حال، این آغاز جدی‌تر فعالیت‌های پژوهشی‌ام بود.

۲. شاید بتوانیم پژوهش‌گران را به دو دسته اصلی تقسیم کنیم: کسانی که با عنوان «پژوهش‌گر» و با وظیفه پژوهشی در پژوهشگاه‌ها، پژوهشکده‌ها و مؤسسه‌هایی که وظایف پژوهشی به عهده دارند به کار مشغول‌اند، و افراد آزادی که انگیزه‌ها، هدف‌ها و موضوع‌های پژوهشی فردی دارند و حاصل کارشان را به صورت مقاله، گزارش، رساله یا کتاب تألیفی انتشار می‌دهند.

ممکن است از من بپرسید که تکلیف دانشگاه در این میان چیست؟ در پاسخ به پرسش فرضی شما عرض می‌کنم که دانشگاه‌های ما به آموزشگاه تبدیل شده‌اند. در بسیاری از این آموزشگاه‌ها فقط مدرک می‌دهند. آن دسته از استادانی که به فعالیت‌های پژوهشی جدی می‌پردازند - که به راستی فعالیت‌هایشان هم جدی است - قاعدتاً باید به نیروی محرک انگیزه‌های فردی‌شان کار کنند. برای همراه شدن آموزش و پژوهش در دانشگاه‌ها، تحول ساختاری عمیقی لازم است که بنده فعلاً چشم‌اندازی برای آن نمی‌بینم.

۳. همان طور که عرض کردم، دانشگاه بدون پژوهش، آموزشگاه است، و آموزشگاه هم محل اعطای گواهینامه اشتغال است. تا آموزش و پژوهش در همه سطوح در دانشگاه‌ها جفت و همراه جدایی‌ناپذیر نشوند و حرمت «آزادی آکادمیک» درست مراعات نشود، دانشگاه به معنای واقعی‌اش نزدیک نخواهد شد.

۴. در حال حاضر به دانشنامه‌نگاری مشغولم و هفته‌ای دو تا حداکثر چهار ساعت هم تدریس می‌کنم. عمده وقت صرف مطالعه و تحقیق و نوشتن می‌شود. اگر صد بار دیگر هم به این دنیا بیایم، همین راه را می‌روم، البته بدون اشتباهاتی که کردم و راه‌های خطا، بن‌بست‌ها و اتلاف وقت‌ها. گرچه خوب می‌دانم روزگار به من پوزخند می‌زند و من هم به روی خودم نمی‌آورم و چنین سودایی را در خیال می‌پرورانم.

۵. حرفه پژوهش‌گری همه‌اش لذت نیست و مسائل و مشکلات خودش را دارد. سعی می‌کنم عمده‌ترین مشکلات را به شما عرض کنم؛ البته به تجربه خودم. مهم‌تر از همه، مسأله جایگاه اجتماعی (status) یا پایگاه و منزلت است. جایگاه پژوهش‌گر در جامعه کجاست؟ این جایگاه با ارزش‌هایی معین می‌شود که جامعه، اعم از خود جامعه، جامعه‌های مدنی و ساختار دولتی قائل می‌شوند. اگر جامعه، خواننده آثار باشد، به آثار مبتنی بر پژوهش ارج بگذارد، اگر تصمیم‌های دولت بر پایه پژوهش باشد، اگر برطرف شدن مسائل و مشکلات جامعه بر بنیاد پژوهش‌های بی‌طرفانه و بدون جهت‌گیری باشد، آنگاه جایگاه اجتماعی پژوهش و پژوهش‌گران معلوم می‌شود. اگر پژوهش، پایه تصمیم‌گیری بود، دریاچه ارومیه به این روز نمی‌افتاد، توسعه بی‌رویه دانشگاه‌ها به بحران آموزشی تبدیل نمی‌شد، قیمت گوجه‌فرنگی، سیب‌زمینی، پیاز و میوه و سبزیجات دستخوش نوسان‌های پیش‌بینی‌ناپذیر نمی‌شد.

از اینها گذشته، اگر شما حرفه پژوهش‌گری را انتخاب کنید، نخستین مشکل عمده - ای که با آن روبه‌رو می‌شوید، نبود و کمبود منابع و دشواری دسترسی به اسناد و مدارک و منابع کتابخانه‌ای و اطلاعات لازم، و خدمات وابسته به آنهاست. بعد از آن، منابع مالی ضروری پژوهش است که تأمین شدن آنها در همه موارد کار ساده‌ای نیست. به فرض که همه اینها تأمین شود، انتشار حاصل پژوهش، پخش شدن آن در جامعه، بازتاب یافتن آن و استفاده از نتایج پژوهش، هرکدام برای خود مسائلی دارد.

۶. دانشگاه با دو بال آموزش و پژوهش پرواز می‌کند. با یک بال فقط می‌توان روی زمین راه رفت و دانه چید. ارتباط میان آموزش و پژوهش در دانشگاه‌های ما گسیخته است. در حال حاضر بنده هیچ رابطه‌ای با هیچ دانشگاهی ندارم؛ حتی با انتشارات دانشگاه‌ها هم هیچ تماسی ندارم، در حالی که شماری از ویراستاران این سازمان‌های انتشاراتی که یا با من درس گذرانده‌اند، یا با من دوستی و همکاری دارند، بهتر از هرکسی می‌دانند که انتشارات دانشگاه‌ها علاقه‌ای به استفاده از تجربه‌های «دیگران»

نشان نمی‌دهند. در واقع ساختارشان به گونه‌ای شده است که برای استفاده از دانش‌های فنی جدید و تجربه‌ها مجاللی ندارند.

۷. در حال حاضر، کاربردهای پژوهش بسیار محدود است. شماری از خوانندگان حرفه‌ای فرق پژوهش و غیرپژوهش و ارزش پژوهش را می‌دانند. شمار اندکی از دولتمردان تحصیل‌کرده، باتجربه و مسئول هم با گوشت و پوستشان حس می‌کنند بی-تجربگی، نابخردی، خودسری و تصمیم‌های بی‌پایه چه بلایی بر سر کشور می‌آورد. برای اینکه پژوهش در ساختارهای جامعه جایگاه‌های واقعی خود را بیابد، بی‌مبالغه جهادی لازم است، جهادی که از جنبش آگاهی و هشیاری عمومی جدایی‌ناپذیر است.

همانطور که می‌دانید تاریخ ترجمه در دوران معاصر تاریخ پرحادثه‌ای است. پر است از آدم‌ها و کتاب‌ها و حرف‌ها و تجربه‌ها. تا به حال بیشتر کسانی که درباره تاریخ ترجمه حرف زده‌اند از حوزه ادبیات بوده‌اند و ترجمه دغدغه اصلی آن‌ها نبوده است. برای مثال، اشاراتی که در کتاب‌های تاریخ ادبیات به ترجمه و مترجمان شده، اشاراتی کوتاه و فاقد تحلیل است؛ حال آنکه ترجمه در ایران یک جریان قدرتمند فرهنگی است که با سایر نظام‌های جامعه، به ویژه نظام ادبی، تعاملات گسترده دارد. آیا نیاز به متولی برای پرداختن به تاریخ ترجمه را احساس می‌کنید؟

اگر مقصود از «متولی» این باشد که پژوهش‌گری اختصاصاً در زمینه تاریخ ترجمه به فارسی کار کند، باید عرض کنم که براساس یافته‌های حاصل از بررسی در این زمینه، گمان می‌کنم نه یک تن، که چندین و چند پژوهش‌گر لازم است تا دوره‌های مختلف ترجمه، و نیز رشته‌های مختلف تخصصی، که هر کدام مسائل خاص خود را دارند و زبان‌های مبدأ و موضوع‌ها در آن‌ها متفاوت است، کاویده شود. اگر تدوین تاریخ ترجمه به زبان فارسی، یا تاریخ ترجمه در ایران را حتی در شمار طرح‌های ملی قرار دهیم، غلو نکرده‌ایم. برای مثال، مطالعه درباره ترجمه در ایران پیش از اسلام، به همکاری باستان‌شناسان، تاریخ‌دانان و متخصصان زبان‌های پارسی باستان، فارسی میانه، اوستایی، سغدی، سریانی، سانسکریت، یونانی و چینی کهن نیاز دارد که در عین حال به یافتن سرچشمه‌هایی توجه داشته باشند که جامعه آن روز مطالب را از آن زبان‌ها به زبان خودش منتقل می‌کرده است. بعد هم یافتن روش‌ها، سازوکارها و تلقی خاصی که از برگرداندن از زبانی به زبان دیگر و با توجه به مقاصدی که داشته‌اند، نیاز به پی‌جویی دارد.

در آغاز دوره ایران پس از اسلام، ترجمه قرآن از عربی و شیوه‌های ترجمه متن مقدسی که همه جوانب دقت را در آن مراعات می‌کردند، به تنهایی مبحثی بسیار گسترده است. متخصصانی عربی‌دان، فارسی‌دان، متن‌شناس، سبک‌شناس لازم است که کیفیت ترجمه در دوره‌های آغازین ترجمه از عربی به فارسی را بررسی کنند. البته کارهایی که در این خصوص انجام گرفته است اصلاً کم نیست و اگر روزی در مجموعه‌ای گردآوری شوند، ادبیات بسیار قابل توجهی است.

عصر سامانیان به تنهایی از مهم‌ترین دوره‌ها در تاریخ ترجمه در ایران است، زیرا در این دوره تمدن و فرهنگی در حال شکل‌گرفتن بود که یکی از پایه‌های اصلی آن را ترجمه به زبان فارسی تشکیل می‌داد. سیاست رهبران سامانی این بود که رابطه ایرانیان، یا بهتر است بگوییم فارسی / دری‌زبانان، را با دستگاه خلافت، و با زبان و فرهنگ عربی، یا عربی‌شده، قطع کنند. این سیاست ایجاب می‌کرد زبان فارسی تقویت و فرهنگ کهن از یادرفته ایرانی احیا شود. همین انگیزه سبب اصلی پیدایش شماری از شاهکارهای ادب فارسی در آن دوره شد. ترجمه تفسیر طبری و ترجمه تلخیص‌شده تاریخ طبری به فارسی از دیدگاه تکوین زبان فارسی، ارزشی کم از شاهنامه فردوسی ندارد. بنابراین، برای یافتن سهم واقعی عصر سامانی در تاریخ ترجمه، اگر بگوییم به متخصصی خاص ترجمه در این دوره نیاز داریم، مبالغه‌گویی نکرده‌ایم. همین طور دوره‌های تاریخی دیگر، کم‌وبیش، از عصر سامانی تا به امروز به کاوش‌های تازه نیاز دارد.

عصر مغولان و ایلخانیان هم دوره نکاویده‌ای در تاریخ ترجمه است. گمان می‌کنم اگر روزی پژوهش‌گرانی درباره این دوره مطالعه کنند، به یافته‌های جدیدی دست خواهند یافت. دوره صفویه هم جای پژوهش بسیار دارد. تماس‌های گسترده ایران با دنیای غرب در آن دوره، همواره با ترجمه همراه بوده است. عصر قاجار هم عرصه بسیار پهناور دیگری برای پژوهش در این زمینه است و مطالعه در این باره کار چند تن هم نیست. از ۱۳۰۰ش به بعد هم با نکاویده‌ترین دوره در تاریخ ترجمه رو به رو هستیم. شاید عده‌ای از این گفته تعجب کنند، اما وقتی به آن‌ها نشان داده شود که حتی کتاب‌های ترجمه شده از ۱۳۰۰ش تا ۳۰ سال بعد از آن به‌درستی شناسایی نشده است، شاید از میزان تعجبشان قدری کاسته شود. به هر حال، تاریخ ترجمه به زبان فارسی مبحث گسترده و مفصلی است که امیدوارم مجله مترجم باب آن را بگشاید. با این

مبحث به روشن شدن بسیاری نکات در جنبه‌های مختلف، به ویژه تاریخ اندیشه در ایران، می‌توان کمک کرد.

منظورم از متولی فرد نیست، بلکه نهادی است که به این امر بپردازد. به طور کلی پرداختن به ترجمه، چه توسط فرد چه توسط نهاد، باید مبتنی بر انگیزه باشد. به نظر شما پژوهش در حوزه ترجمه به خصوص تاریخ ترجمه چه فایده‌ای دارد؟ پژوهش‌گر دقیقاً در پی یافتن چه چیزی است؟ اگر این سوال روشن نباشد، طبعاً پژوهش هدف دار نخواهد بود. شاید علتی هم که تا به حال به این موضوع پرداخته‌اند همین است. ما از جست و جو در تاریخ ترجمه به دنبال چه هستیم؟

اینکه چه نهادی در این زمینه سیاست‌گذاری بکند، به سیاست‌های فرهنگی دولت بستگی دارد. نفس پژوهش در زمینه تاریخ ترجمه، شاخه‌ای از پژوهش است و ممکن است حکومت‌هایی باشند که از طرح‌های پژوهشی حمایت کنند، بی‌آنکه محتوای پژوهش را در وهله نخست مدنظر قرار بدهند. بهتر از من می‌دانید که پژوهش، فعالیتی است که نتیجه آن از قبل معلوم نیست. ما اگر نتیجه را بدانیم، به پژوهش دست نمی‌زنیم. پژوهش با مجهول و نتیجه مجهول آغاز می‌شود، و از این رو برخی حکومت‌ها حاضر نیستند در زمینه‌ای مجهول سرمایه‌گذاری کنند. دولت خیلی باید بی‌طرف و آزادمنش و حامی باشد تا به این گونه سرمایه‌گذاری‌ها دست بزند. به همین دلیل، امید ندارم که پژوهش در زمینه تاریخ ترجمه فعلاً متولی دولتی پیدا کند؛ به ویژه آنکه در میان سیاست‌گذاران فرهنگی، کمتر کسی را می‌توان یافت که به ترجمه همان بهایی را بدهد که به تألیف.

اما این پرسش که تاریخ ترجمه به چه کار ما می‌آید، به جای خود پرسش مهمی است. چرا وقت و نیرو و سرمایه‌مان را در این موضوع صرف کنیم؟ اجازه بدهید از جامعه دیگری مثال بیاورم.

ژاپن، مجمع‌الجزایر دوردست، که حتی مغولان هم نتوانسته بودند به آنجا نفوذ کنند، در انزوای جغرافیایی و تاریخی خود به سر می‌برد و تا عصر جدید با دنیای خارج هیچ ارتباطی نداشت. کشتی کاپیتان پری ظاهراً راهش کج شد و به این مجمع‌الجزایر رسید و به هر ترتیبی بود، با شلیک توپ، یا با ترفندهای دیگری، دروازه‌های این سرزمین دور دست گشوده شد و ژاپنی‌ها پی بردند دنیای دیگری هم جز دنیای در بسته آن‌ها هست. دیری نپایید که ژاپنی‌ها به صرافت افتادند از دنیایی که تا پیش از

آن نمی‌شناختند، می‌توانند خیلی چیزها بیاموزند. مانع اصلی بر سر راه، زبان بود. ابتکارهایی به کار بستند و روند زبان‌آموزی را تسهیل و تسریع کردند. سپس کتاب و نشریه وارد کردند و از آن‌ها علم و فن و بسیاری چیزهای دیگر آموختند. پایه‌های صنعت ژاپن از راه خواندن منابع خارجی و ترجمه آن‌ها به ژاپنی گذاشته شد. مایه‌های فکری جنبشی که در دوره معروف به «میجی» اتفاق افتاد، مقارن با عصر قاجار در ایران، از منابع غیرژاپنی و از راه ترجمه شکل گرفت. آیا به راستی هنر ترکیبی و تلفیقی ژاپن، ادبیات جدید، سینما و تئاتر، صنعت و فن‌آوری، فلسفه جدید و سایر شئون فکری و جنبه‌های مختلف حیات این کشور را بدون بررسی تاریخ ترجمه به ژاپنی و یافتن ریشه‌ها، تأثیرات و الهامات و تعامل‌های فکری با غیرخودی می‌توان شناخت؟

اگر به سراغ تاریخ جدید سوئد، چین، برزیل، هند و بسیاری کشورهای دیگر برویم، خواهیم دید که تبارشناسی هیچ جنبش و جریانی در این کشورها بدون تاریخ ترجمه امکان‌پذیر نخواهد بود. تبارشناسی هر کدام از این‌ها نشان خواهد داد که سرچشمه اندیشه‌ها یا تألیف مبتنی بر تحقیق است، یا مبتنی بر ترجمه. اما کدام تألیف را می‌توان مثال آورد که ترجمه به گونه‌ای یا به نسبتی به آن راه نیافته باشد، حتی در دنیای کهن؛ دنیای ارتباطی امروز که جای خود دارد.

چنانکه می‌دانید درباره نقش ترجمه در بیداری ایرانیان دو نظریه وجود دارد. یک عده که اکثریت هستند برای ترجمه نقش تعیین‌کننده قائلند و مشروطیت را ثمره ترجمه می‌دانند. گروهی دیگر معتقدند درباره نقش ترجمه مبالغه شده و مشروطیت ضرورتی تاریخی بوده که وقوع آن بیشتر به عوامل درونی وابسته بوده تا به ترجمه. نظر شما چیست؟

بنده به دیدگاهی گرایش دارم که رویدادها را از زمینه فرهنگی و اجتماعی آن‌ها جدا نمی‌کند، و با توجه به همه جوانب تأثیرگذار بر رویدادها به بررسی آن‌ها می‌پردازد. در جنبش مشروطیت، هم مردم کوچه و بازار سهم بودند و هم دگراندیشان جامعه. شمار باسوادان در میان مردم عادی آن دوره بسیار اندک بود و از بین آنها به ندرت کسی به غرب رفته بود یا با اندیشه‌های غربی آشنا بود. مردم عادی را ستم، بیداد، تبعیض، فساد، بی‌کفایتی حکومت و فشارهای دیگر اقتصادی، اجتماعی - سیاسی به میدان کشانده بود، و اگر آنها نبودند، جنبشی به راه نمی‌افتاد که بتواند حکومت قاجار را به پذیرش مشروطیت وادارد.

اما رهبری جنبش با دگراندیشان و روشن‌اندیشان بود، با کسانی که با زبان فرنگی، زبان خارجی، فرهنگ دنیای آن روز، تحولات فکری، علمی، فنی، و با شیوه‌های جدید ادارهٔ جامعه آشنا بودند. میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله دیپلمات بود، مدت‌ها در خارج به سر برده بود، با زبان فرانسوی آشنا بود و رسالهٔ یک کلمه را نوشت که بخشی از آن ترجمهٔ قانون اساسی فرانسهٔ پس از انقلاب کبیر بود. رسالهٔ یک کلمه را بعضی تاریخدانان مانیفست انقلاب‌گران مشروطیت ایران دانسته‌اند. اگر این رساله را حالا به دست بگیریم و بخوانیم، مطمئناً بر ما آن تأثیری را نمی‌گذارد که بر دورهٔ خود و بر ذهن تأثیرگیرندگان آن زمان می‌گذاشت. چرا مستشارالدوله را برای نگارش این رساله دستگیر و بازجویی کردند و در بازجویی این رساله را آن قدر بر سرش کوفتند که کور شد و تا پایان عمر با تنگدستی و رنج به سر برد؟ این رساله با سران و ایادی حکومت قاجار چه کرده بود که با نویسنده‌اش این سان عمل کردند؟ مجمع‌آدمیت که نقش‌های متفاوت و مؤثری در مشروطیت داشت، کاملاً متأثر از اندیشه‌های میرزا ملکم خان بود. او نخستین کسی بود که رساله‌ای را دربارهٔ فلسفهٔ سیاسی به فارسی ترجمه کرده بود. اصولاً ذهن میرزا ملکم خان از راه خواندن آثار فرنگی، و وررفتن با مفاهیم و ترجمه کردن آن‌ها به فارسی شکل گرفته بود. حاجی بابای اصفهانی با ترجمهٔ میرزا حبیب، یکی دیگر از آثاری است که با ضربهٔ انتقادی بسیار مؤثرش، به سهم خود در جنبش موثر بود. این‌ها فقط نمونه‌هایی از انتقال اندیشه از راه ترجمه است.

نمونه‌های دیگر فراوان است: چندین مترجم در عصر قاجار با ترجمه‌هایشان، به طور مستقیم و غیرمستقیم، منابع فکری دگراندیشان را تأمین می‌کردند، مانند میرزا آقا خان کرمانی. حتی شاهزاده محمد طاهر میرزا قاجار که فعال سیاسی نبود و شماری از ترجمه‌هایش به سفارش شاه و دربار بود، ترجمه‌هایش فضاهایی را از جامعهٔ انقلابی فرانسه القا می‌کرد که بی‌آنکه خود او یا حکومت حامی‌اش بخواهد، در شکل گرفتن ذهنیت جدید و متمایل شدن به جنبش مشروطیت تأثیر غیرمستقیم داشت. از این‌ها گذشته، همهٔ نظریه‌پردازی‌های مربوط به مشروطیت بر پایهٔ ترجمه از منابع خارجی است. اگر روند چندین سالهٔ ترجمه از زمان عباس میرزا نایب‌السلطنه تا دورهٔ مظفرالدین شاه نبود، منابع فکری جنبش از کجا تأمین می‌شد؟ اگر نمایشنامه‌های مولیر از فرانسوی به فارسی ترجمه نمی‌شد و تئاتر شکل نمی‌گرفت، آیا ممکن بود بخشی از جریان نواندیشی شکل بگیرد؟

هر رویدادی با هاله‌ای از اندیشه و رأی و نظر در میان گرفته شده است که سرچشمه‌های آن‌ها به نسبت‌های مختلف از قلمرو ترجمه است. شمار این قلمروها در دوره جدید تاریخ ایران، از صفویه به بعد، تا به امروز، در افزایش بوده است.

این‌طور که شما می‌فرمایید، رهبران نهضت مشروطه از طریق ترجمه با افکار غرب آشنا شدند ولی ترجمه، یعنی محصول ترجمه که همان کتاب‌های چاپ شده باشد، با عنایت به محدودیت‌های چاپ و کم بودن تعداد باسوادان، چندان تأثیری در مردم نگذاشت. حالا سوال این است که آیا ترجمه‌هایی که قبل از مشروطه چاپ شده، پتانسیل ایجاد یک نهضت اجتماعی را داشته است؟ آیا اصلاً کسانی که در کار ترجمه بودند، چه آن‌ها که برای دربار و چه آن‌هایی که بیرون دربار ترجمه می‌کردند، به ترجمه به همین چشم نگاه می‌کردند؟ یعنی، آن‌طور که برخی تصور می‌کنند، با تشنگی به دنبال افکار اجتماعی و سیاسی جدید بودند تا بتوانند تحولی در جامعه به وجود بیاورند؟ اگر شما مبانی فکری نهضت مشروطه را با مبانی فکری جریان چپ مقایسه کنید، می‌بینید که در جریان چپ ترجمه نقش آشکار و مؤثری بر عهده دارد. یعنی مترجمان آگاهانه به دنبال فکری خاص برای هدفی خاص هستند و سراغ اهداف دیگر هم نمی‌روند. در دوران ترجمه در قبل از مشروطیت به نظر می‌رسد پراکنده‌کاری در میان مترجمان زیاد دیده می‌شود و بیشتر آنچه ترجمه می‌شود به انقلاب داخلی ندارد و بیشتر ارضای کنجکاوی است، یا به جهت سرگرمی، ضمن اینکه بخش اعظم ترجمه‌ها در دربار صورت می‌گیرد.

ترجمه در عصر قاجار، از زمان عباس میرزا نایب‌السلطنه تا رویدادهای مشروطه و پس از آن، یک جریان، یا جریانی یکدست نیست؛ رگه‌های مختلفی در آن وجود داشت که اگر آن‌ها را از هم تفکیک و درست بازشناسی نکنیم، از واقعیت‌ها دور می‌افتیم. همه کتاب‌هایی که به دستور شاهان، شاهزادگان، و درباریان ترجمه می‌شدند، و شماری از آن‌ها با حمایت آن‌ها انتشار می‌یافتند، کتاب‌های سرگرم کننده نبودند. برای مثال، یکی از نخستین کتاب‌هایی که به فارسی ترجمه شد، درباره آبله‌کوبی بود. این کتاب را پزشکی انگلیسی که در خدمت عباس میرزا بود، به دستور او نوشت و حکیمی ایرانی که زبان انگلیسی می‌دانست، آن را به فارسی ترجمه کرد، البته همراه با افزوده‌هایی. این کتاب از دیدگاه تاریخ بهداشت عمومی در ایران اثر مهمی است.

پس از شکست ایران از ارتش مهاجم روس، به فکر نوسازی قشون و تقویت بنیه نظامی افتادند. از این رو، آثار بسیاری را در زمینه‌های مختلف نظامی به فارسی ترجمه

کردند. شماری از نظامیان روسی هم که در اسارت قشون ایران بودند، ناگزیر شدند به کمک مترجم به سربازان ایرانی آموزش بدهند و ترفندهای نظامی‌شان را به آنها بیاموزند. خوب، تأثیر این‌ها را باید در لایه‌هایی از جامعه دنبال کرد. در دوره محمد شاه قاجار، وزیرش دستور داد از خارج کتاب و نشریه‌های فرنگی بخرند و بیاورند و ترجمه کنند. در دوره این شاه، روند نوسازی که عباس میرزا آغاز کرده بود، کم و بیش ادامه یافت. آغاز حکومت ناصرالدین شاه با صادرات میرزا تقی خان امیرکبیر همراه بود. امیر ترجمه منابع فرنگی به فارسی در رشته‌های مختلف را برای برنامه‌های احیای کشور ضروری می‌دانست. او تا جایی که امکانات خزانه مالی اجازه می‌داد، از ترجمه و مترجمان حمایت می‌کرد. مدرسه دارالفنون هم به همت او تأسیس شد، و پس از قتل او، ترجمه در همان مدرسه، یکی از شاخه‌های فعالیت بود. شماری از دانشجویان آن مدرسه درسنامه‌های استادانشان را از چند زبان خارجی (فرانسوی، روسی، انگلیسی) به فارسی ترجمه کردند.

در دوره ناصری دارالترجمه تأسیس شد و اعتمادالسلطنه ترجمه آثار بسیاری را از زبان‌های مختلف به فارسی سرپرستی کرد. تا صورت تفصیلی کتاب‌ها و مقاله‌هایی که به دستور او، یا به انتخاب او، یا به توصیه شاه و درباریان، به فارسی و از چند زبان ترجمه شده است بررسی نشود، نمی‌توان تصویر جامعی از دامنه تأثیر ترجمه‌ها در سطوح مختلف جامعه به دست آورد.

در همان دوره ناصری کلاس‌های شبانه گذاشته بودند و چندین زبان خارجی به طور رایگان به عموم مردم داوطلب آموزش داده می‌شد. هدف، ترویج زبان‌های خارجی در جامعه و ایجاد امکان برای پرورش یافتن مترجم از میان مردم بود. نکته‌های بسیاری درباره این فعالیت‌ها وجود دارد که از یادها رفته و ناشناخته باقی مانده است. بررسی دقیق این‌ها می‌تواند به ما کمک کند تا ببینیم روند ترجمه تا چه حد در لایه‌هایی از جامعه نفوذ کرده است.

به موازات این فعالیت‌ها که با حمایت دولت یا تحت نظارت دولت صورت می‌گرفت، دگراندیشان هم بودند، که مانند دگراندیشان هر دوره دیگری، یا در هر جامعه دیگری، کار خودشان را می‌کردند. در پی منابع الهام‌بخش بودند، ترجمه می‌کردند، روزنامه انتشار می‌دادند، شب‌نامه می‌نوشتند، محفل‌های پنهانی و انجمن‌های سری داشتند، مطالبی را در جمع می‌خواندند که بخشی از آن‌ها ترجمه بود، و خلاصه آنکه

همه این فعالیت‌ها با هم، در کنار هم، آن هم در جامعه‌ای ناخشنود و آزاردیده از مدیریت قاجاری و اشرافیت و تبعیض منحنی، و نیز در دنیایی که داشت وارد قرن بیستم می‌شد و مرز هیچ کشوری در جهان یارای مقاومت در برابر امواج مدرنیته و اندیشه‌های مدرن را نداشت، در ایران هم به رویدادهایی انجامید که اشاره به آن تکرار مکرر است.

به نظر شما مهم‌ترین ویژگی‌های جریان ترجمه در تاریخ معاصر چیست؟ یعنی از دور که به این تاریخ نگاه می‌کنید نقاط قوت و ضعف این جریان را چه می‌بینید؟

نخست بر سر دوره زمانی معاصر توافق کنیم. دوره معاصر در تاریخ ترجمه را نمی‌توان با دوره معاصر در تاریخ منطبق دانست. نیز تاریخ بسیاری از مباحث دیگر همین‌طور است و تقسیم‌بندی ادوار آن‌ها با تقسیمات تاریخی تفاوت دارد. بعضی ترجمه‌ها، برای مثال، یک قرن از عمرشان گذشته است، اما انگار ترجمه‌های همین روزگار ماست، با همین مضمون و محتوا و زبان و لحن عصر ما. مقصود اینکه هم‌زمانی در ترجمه الزاماً هم‌زمانی تاریخی نیست. میرزا حبیب اصفهانی، میرزا آقاخان کرمانی، میرزا ابوالقاسم خان ناصرالملک، محمد طاهر میرزا قاجار ممکن است با ما هم‌زمان‌تر باشند تا مترجمی در این روزگار که نمی‌توانیم با ترجمه‌اش ارتباط برقرار کنیم. معاصر در ترجمه تا زمانی معاصر است که ترجمه از سوی اکثریت مخاطبانش پذیرفته شود. اگر روند ترجمه از جایی پذیرفته نشود، تغییر ضرورت می‌یابد، آن روند قطع و به گذشته تعلق می‌گیرد. دوره معاصر از زمانی آغاز می‌شود که دیگر پیوستگی احساس نکنیم و میان روزگار خود و گذشته نوعی مرز و حایل بگذاریم. بر این اساس، دوره معاصر ترجمه در ایران از دهه ۱۳۳۰ ش آغاز می‌شود. در این دهه، تحولات عمده‌ای در نشر روی داد: سه سازمان انتشاراتی (بنگاه ترجمه و نشر کتاب؛ موسسه انتشارات فرانکلین و شرکت وابسته به آن: سازمان کتاب‌های جیبی؛ و انتشارات نیل) ایجاد شدند که برای نخستین بار - از موارد اندک شمار پیش از این دوره بگذریم - ترجمه‌ها را با متن اصلی آن‌ها مقابله می‌دادند و در عین حال زبان مقصد را هم از کژی و کاستی‌ها می‌پیراستند. نخستین ویراستاران مقابله‌گر و زبان‌دان، مانند منوچهر انور، فتح‌الله مجتبائی، نجف دریابندری، ابوالحسن نجفی، اسماعیل سعادت و شماری دیگر به مقابله ترجمه‌ها و ویرایش در آن سه موسسه انتشاراتی دست زدند. نشریه‌هایی نظیر *انتقاد کتاب*، بررسی

کتاب و راهنمای کتاب انتشار یافتند که با نقد ترجمه‌ها ارزش‌ها و ملاک‌های ترجمه را تغییر دادند. کتاب‌های جیبی با قیمت ارزان، شمارگان بالا و با زبان و بیان پیراسته‌تر نسبت به عصر خود، به میان طیف گسترده‌تری از خوانندگان راه یافت و بر ذائقه‌های زبانی آن‌ها تأثیر گذاشت. در پی این موج، مؤسسه‌های انتشاراتی دیگر، به ویژه مؤسسه انتشارات امیرکبیر با انتخاب‌های خوب، ترجمه‌های فراوان و پیراسته، کتاب‌های ترجمه شده بسیاری را روانه بازار کردند. به موازات آن‌ها، شماری از نشریات هم به کیفیت داستان‌های کوتاه و مقاله‌های ترجمه‌شده ارتقا بخشیدند، از جمله ماهنامه سخن و صدف. در زمینه چاپ، گرافیک کتاب و نشریات، پنخس‌گری و تبلیغات کتاب هم در آن دهه تحولاتی صورت گرفت که در ترکیب و در تعامل با هم، روندی را در ترجمه ایجاد کرد که روند کنونی ترجمه، حتی در این زمان، در تداوم آن است، و از این رو این روند مادام که به سدی برنخورد که مانع هم‌زمانی، هم‌زبانی، و اشتراکات زیبایی-شناختی و ذوقی و سلیقه‌ای و مفهومی باشد، می‌توان آن را روند معاصر در ترجمه دانست.

در ضمن، شاید اشاره به این نکته بد نباشد که زبان کنونی ترجمه در ایران، در تداوم زبان ترجمه دگراندیشان عصر قاجار است. آن دگراندیشان، از میرزا ملکم خان و میرزا حبیب اصفهانی و چند تن دیگر گرفته تا میرزا ابوالقاسم خان ناصرالملک و محمد علی فروغی، در زبان ترجمه، و حتی در زبان نوشتار، تحول ایجاد کردند. اهل قلم دهه-های ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰ش، آن زبان را پروراندند و به عصر پس از خود انتقال دادند. از این رو، زبان کنونی ترجمه‌های خوب ما تبارش به زبان دگراندیشان عصر قاجار می‌رسد، و به همین دلیل است که با آثار آن دگراندیشان احساس هم‌زمانی، هم‌زبانی و اشتراک ذوقی نسبی می‌کنیم.

اصطلاح «معاصر» را من با مسامحه به کار بردم. منظورم از دوره قاجار به این طرف بود. اصطلاح معاصر، در معنای متداول آن، حداکثر هشتاد سال را در برمی‌گیرد، یعنی دوره‌ای از تاریخ که کسانی آن را به خاطر می‌آورند. ولی همان طور که می‌فرمایید، سنت ترجمه ما تبارش به دگراندیشان عصر قاجار می‌رسد. این سنت فقط زبانی نیست، بلکه تصور امروز ما از مترجم و ترجمه کم و بیش تصویری است که در عصر قاجار شکل گرفته است. مترجم نه فقط رابط زبانی، بلکه رابط فرهنگی ما با جهان غرب است. به این دلیل مترجم از جایگاه اجتماعی خاصی برخوردار است و انتظارات خاصی از او وجود دارد. البته این را هم باید اضافه کنم که روز به روز نقش «رابط

فرهنگی» مترجم کم‌رنگ تر می‌شود، چون نسل‌های جدید جایگزین‌های دیگری برای ارتباط با فرهنگ غرب پیدا می‌کنند.

کاملاً، نکته‌هایی که می‌فرمایید دقیق است و روند ترجمه در آن دوره هم نظر سرکار را تأیید می‌کند. به هر حال، بهتر از من می‌دانید که در گستره‌اشناخته و کم‌شناخته تاریخ ترجمه، ما داریم گام‌های نخست را، آن هم با آزمون و خطا، بر می‌داریم. هر دوره‌ای را که «معاصر» فرض کنیم، با هر محدوده‌ی زمانی که برای آن فرض کنیم، یک گفتمان واحد بر آن غالب نیست. دست کم چند گفتمان به موازات هم دیده می‌شود که بنا به تغییر یافتن موقعیت‌ها، جایگاه گفتمان‌ها هم تغییر می‌کند. برای مثال، پس از وادارکردن رضاشاه به کناره‌گیری از سلطنت در شهریور ۱۳۲۰، اشغال ایران از سوی نیروهای متفقین، سامانه‌های سانسور و اختناق و حکومت پلیسی فرو ریخت. در پی این تحول، قفل از زبان و قلم و بیان برداشته شد و تکاپوهای فکری بسیاری در زمینه‌های مختلف آغاز شد که در میان این‌ها سه گفتمان شاخص‌تر نمایان است: «ملی‌گرایی»، «چپ‌گرایی»، «اسلام‌گرایی». این سه گفتمان و تأثیرهای آنها را از ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ش، یعنی تا کودتای نظامی ۲۸ مرداد، می‌توان در تألیف، ترجمه، روزنامه‌نگاری، شکل‌های سیاسی، حرفه‌ای، صنفی و حتی در جریان‌های خفیف‌تری که ما امروز به آنها «جریان‌های جامعه‌مدنی» می‌گوییم، به چشم دید. بررسی‌های دقیق‌تری لازم است تا نشان داده شود تحت تأثیر این سه گفتمان شاخص‌تر، چگونه منابع ترجمه انتخاب می‌شد، و چه زبانی، با چه ویژگی‌های واژگانی و اصطلاح‌شناختی، در ترجمه منابع این سه شاخه به کار می‌رفت.

پس از کودتای ۱۳۳۲ش و استقرار سامانه‌های جدید سرکوب و اختناق، مسیرها تغییر کرد و دوره‌ای در تاریخ ترجمه به زبان فارسی آغاز شد که در آن شماری از شاهکارهای ترجمه ادبی به زبان فارسی، و در وهله دوم ترجمه در زمینه علوم اجتماعی و انسانی، و علوم و فنون پدید آمد. بهتر از من می‌دانید که مطالعات ریزتری لازم است تا ویژگی‌های ترجمه در شاخه‌های مختلف و چگونگی تحولات آنها آشکار شود. به هر حال، هر قدر هم که دامنه زمانی «معاصر» را جابه‌جا کنیم، دهه ۱۳۳۰ و ادامه آن در دهه ۱۳۴۰ش، هسته اصلی دوره معاصر در تاریخ ترجمه در ایران است.

می‌گویند ناشران ادبی اساساً ترجمه ادبی را به تألیف ادبی ترجیح می‌دهند. این مطلب به نظر شما درست است؟ البته طبیعی است اگر تألیف ادبی به قلم نویسنده‌ای سرشناس باشد و ترجمه ادبی از امتیاز خاصی برخوردار نباشد، ترجیح با تألیف ادبی است؛ ولی در شرایطی که رمان خارجی و رمان تألیفی هر دو نویسنده سرشناس دارند، آیا باز هم رمان خارجی ترجیح دارد یا برعکس است؟

تا جایی که بنده اطلاع دارم، نظر این عده با واقعیت منطبق نیست. شماری ناشر هستند که آثار تألیفی را بر ترجمه ترجیح می‌دهند. البته شماری که به انتشار ترجمه آثار داستانی و غیرداستانی خارجی رغبت نشان می‌دهند، خیلی بیشتر است. اگر آمار دقیقی در اختیار داشتیم، می‌شد به این پرسش پاسخ مستند داد. بدون آمار، هرچه بگوییم حدسی و تقریبی است.

شاید آن‌ها که این ادعا را کرده‌اند تصورشان این بوده که از منظر خواننده، ترجمه جذابیت بیش‌تری دارد، و از منظر ناشر، چاپ آن مخاطره کمتری دارد.

شاید با همین تعبیری باشد که جنابعالی می‌فرمایید. داستان‌های داخلی به مضامینی می‌پردازند که احتمال دارد ناشر نتواند برای انتشارشان سرمایه‌گذاری کند. ساختار نشر ما، مانند ساختار نشر کشورهای در حال توسعه، عمدتاً اثرگزین است، نه اثرآفرین. نشر اثرگزین هم دنبال کتاب‌های آماده است، کتاب‌هایی که به ناشر عرضه شود و او از میان آن‌ها برای نشر انتخاب کند. ترجمه، تقویت‌کننده گونه نشر اثرگزین است و به سبب همین ساختارش، به چاپ داستان‌های ترجمه شده تمایل بیش‌تری دارد. اگر روزی نشر ما رونق بگیرد و به سمت نشر اثر آفرین حرکت کند، آنگاه جای عقربه‌های قطب‌نمای نشر تغییر خواهد کرد. فعلاً باید پذیرفت که نمی‌توان از ناشران توقع مخاطره‌پذیری داشت، این توقع واقع‌بینانه نیست.

اجازه بدهید سوال بالا را به شکل دیگری طرح کنم. به نظر شما ناشران ادبی در تشویق نویسندگان به تألیف رمان چه قدر نقش دارند؟

درباره تأثیرهای مستقیم و غیرمستقیم ناشران بر انواع جریان‌های فکری - فرهنگی مطالب فراوانی نوشته‌ام و تا جایی که مطالعاتم و زورم اجازه می‌داده است، جنبه‌های مختلف این تأثیر را نشان داده‌ام. در اینجا به چند نکته به اختصار اشاره می‌کنم. صنعت

نشر، در شمار صنعت‌های بنیادی است، مثل صنعت تولید برق است. کارخانه برق که کار کند، می‌تواند نیروی مولد کارخانه‌های دیگر را تأمین کند. هرچه سرمایه‌گذاری - سرمایه‌گذاری در معنای گسترده کلمه - در زمینه صنعت نشر وسعت بگیرد، زیرساختی که به وجود می‌آید مبنای فعالیت‌های دیگر قرار می‌گیرد. نشر هرچه زنده‌تر و در عین حال سودآورتر باشد، متناسب با آن‌ها فعالیت‌های نگارشی، چه آفرینشی و چه پژوهشی، هم گسترش می‌یابد. به همین دلیل است که توصیه اکید می‌کنند سیاست‌های کلان فرهنگی کشورها در جهت برداشتن مانع‌های سر راه نشر و تقویت ناشران باشد. اگر سیاست‌های فرهنگی، تقویت نشر را در شمار اولویت‌های خود قرار دهد، طبیعتاً باید از تقویت آفرینش‌های هنری و ادبی و پژوهش‌های آزاد حمایت کند. چنین سیاستی که به اجرا گذاشته شود، اجزا بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند، تأثیرهای متقابل، بنیه‌های همدیگر را تقویت می‌کنند. نشر بر نویسندگی و ترجمه، و این‌ها بر نشر، مجموعاً بر خوانندگان، و بازخورد خوانندگان بر آن‌ها تأثیر خواهد گذاشت و چرخه نشر سرعت می‌گیرد و رونق به بار می‌آید.

ذوق و شوقی را که خواننده فارسی زبان به ادبیات ترجمه شده نشان داده و نشان می‌دهد چگونه توصیف می‌کنید؟ آیا مثلاً بعد از انقلاب در مقایسه با قبل از انقلاب، یا در دهه اخیر در مقایسه با دهه قبل از آن، این شوق و ذوق بیش‌تر شده یا کمتر شده؟ چه نمودار کلی می‌توان برای چنین گرایشی در پنجاه سال اخیر ترسیم کرد؟

ما نمی‌توانیم خوانندگان را شمارش کنیم، مگر به کمک روش‌های پیمایشی از عده آنها رقمی تقریبی به دست بیاوریم. فاصله میان شمار خریداران کتاب با خوانندگان کتاب، از معماهای پاسخ نگرفته نشر ماست. اما اگر تعداد کتاب‌های ترجمه و منتشر شده در یک سال را در شمارگان آنها ضرب کنیم، به رقمی می‌رسیم که می‌توانیم با توجه به سال‌های مختلف و رقم جمعیت کل کشور و شمار باسوادان، مبنای محاسبه - های کمی قرار دهیم. برای مثال، اگر سال ۱۳۹۳ را با سال ۱۳۴۳، یعنی نیم قرن پیش از خود مقایسه کنیم، به نسبت تعجب برانگیزی می‌رسیم؛ زیرا نسبت به دست آمده نشان می‌دهد که سیر فروش کتاب نزولی است، و در نتیجه ممکن است این طور استنباط شود که از شمار خوانندگان، به رغم افزایش جمعیت، کاسته شده است. اما معنای خواندن طی این سال‌ها تغییر کرده است، زیرا رسانه‌های دیگری رقیب کتاب شده‌اند و

ما آمارهای مربوط به آنها را هم در اختیار نداریم. شنیده‌ام در خانه کتاب اخیراً کوشش‌های تازه‌ای برای بررسی مسائل کتاب آغاز شده است که گویا این گونه مقایسه‌ها و محاسبه‌ها هم جزو برنامه‌های آنهاست، اما از کم و کیف کار اطلاعی بیش از این ندارم، چون با خانه کتاب ارتباطی ندارم.

اگر شاخص دیگری را برای ترجمه و خواندن داستان‌های خارجی مبنای بررسی قرار بدهیم، مثلاً شمار بررسی و نقدها در نشریات، و نتیجه‌های کمی را طی سال‌های گذشته با هم مقایسه کنیم، به نتیجه‌های ملموس‌تری می‌رسیم. آماری از این رقم ندیده‌ام، اما مشاهدات غیرکمی خودم می‌گوید شمار منتقدان، خوانندگان و علاقه‌مندان به داستان خارجی، و طبعاً به خواندن ترجمه‌های فارسی آنها، در مقایسه با دوره پیش از انقلاب، بسیار - تاکید می‌کنم، بسیار - بیشتر شده است. گاه نیز به خوانندگانی بر می‌خورم که فقط خواننده‌اند و نظرشان هیچ‌جا منعکس نمی‌شود، و اینها داستان‌خوان‌های حرفه‌ای هستند که ترجمه آثار داستانی و کار مترجمان را به دقت دنبال می‌کنند، آنها را با علاقه می‌خوانند و در باره آنها بحث می‌کنند. نظیر این را بنده پیش از انقلاب ندیده بودم، در حالی که موقع انقلاب بیش از ۳۰ سال از عمرم گذشته بود، پژوهش‌گر شده بودم، در موسسه‌ای تحقیقاتی کار می‌کردم، و با نگاهی محققانه به مسائل پیرامونم نگاه می‌کردم.

چند وقت پیش که رفته بودیم کوه - شاید بدانید که من کوهنوردم و حدود ۴۰ سال است کوهنوردی می‌کنم - چند تن از همراهان از دامنه تا قله داشتند در باره ترجمه یکی از داستان‌ها، و گاه نیز مقایسه آن با ترجمه‌های پیشین، صحبت می‌کردند. این صحبت‌ها این قدر برایم جالب بود که وقتی برگشتیم، برای مترجم آن داستان ایمیلی فرستادم و نوشتم از پایین تا سر قله صحبت ترجمه کتابت بود. تاثیر ترجمه ممکن است تا سر قله‌ها هم برسد. البته پیش از انقلاب در کوه‌نوردی‌ها شاهد بحث و گفت‌وگوهای بوده‌ام، اما آن بحث و گفت‌وگوها بیشتر درباره کتاب‌های سیاسی بود.

به نظر شما بهترین راه برای دستیابی به اطلاعات درست درباره آنچه ناشران منتشر

می‌کنند چیست؟

قطعاً مقصودتان «درست و کافی» با هم است. در سال‌های اخیر که اطلاعات کتاب-شناختی آثار منتشر شده در کتابخانه ملی ثبت می‌شود، خوشبختانه کتاب‌های قانونی و

رسمی از نظر دور نمی‌ماند. خانه کتاب با فعالیتهای متنوعش، اطلاع‌رسانی و انتشار چندین نشریه، خبرهای مربوط به کتاب را به طرز گسترده‌ای دنبال می‌کند. چند مدتی است، پس از روی کار آمدن دولت جدید، اثر جدید و مفصلی به نام کتابشناسی ماه از سوی خانه کتاب منتشر می‌شود و تا این زمان که با شما صحبت می‌کنم، ۸ کتاب آن به دستم رسیده است. با این کتابشناسی می‌توان به اطلاعات کتابشناختی کتاب‌های فارسی منتشر شده در ماه، و نیز توصیفی کوتاه درباره آنها، دست یافت. اثری سودمند و انتشار آن اقدام مهمی است. اگر چند کاستی این اثر برطرف شود و توصیف‌ها به قلم افراد حرفه‌ای‌تری باشد، کوشش مدیران جدید خانه کتاب به هدف‌ها نزدیک‌تر می‌شود. کتاب هفته نشریه بسیار خوبی در زمینه اطلاع‌رسانی کتاب و در حال رشد بود. در دوره ۸ ساله دچار افول، تنزل سطح و دوری از رویدادهای جامعه شد. هم اکنون کوشش می‌کنند سطح آن را ارتقا دهند، اما مدت زیادی طول می‌کشد تا نشریه به سطح مطلوب برسد، آن هم مشروط به آنکه گردانندگان و همکاران نشریه شرایط لازم را داشته باشند و مخاطبان اصلی نشریه آنها را بپذیرند.

از اینها که بگذریم، خود ناشران باید اطلاع‌رسانی مستقیم و موثر داشته باشند. بعضی از آنان وبگاه دارند و انتشارات تازه‌شان را معرفی می‌کنند، اما همه آنها نه. شماری از نشریات هم کتاب‌های تازه انتشار را معرفی و بررسی می‌کنند که در میان آنها شاخص‌تر از بقیه جهان کتاب است. اما بر اساس مشاهدات مستقیم بنده در چند جامعه و تا جایی که مقایسه و بررسی کرده‌ام، در میان شیوه‌های اطلاع‌رسانی کتاب، هیچ شیوه‌ای مطمئن‌تر، موثرتر و کارآمدتر از شیوه‌های باشگاه‌های کتاب نیست؛ البته باشگاه‌هایی که خوب اداره شوند. در این باشگاه‌ها، خوانندگان عضو می‌شوند و زمینه‌های موضوعی‌شان را تعیین می‌کنند. باشگاه با توجه به درخواست اعضا و زمینه‌های مورد علاقه‌شان، در زمان‌های مقرر برای اعضا خبر کتاب‌های تازه، یا خود کتاب‌ها را می‌فرستد، چه کتاب کاغذی و چه الکترونیکی. چند کوشش برای ایجاد باشگاه کتاب در ایران به عمل آمد، اما متأسفانه به دلایلی که به مسائل فرهنگی و اقتصادی مربوط می‌شود، با موفقیت رو به رو نشد.

در شماری از کشورها کتابخانه‌های عمومی در معرفی و ترویج کتاب‌های تازه انتشار خیلی موثر هستند. شمه‌ای از مشاهدات مستقیم‌ام را در باره کتابخانه‌های عمومی و تخصصی کانادا و آمریکا نوشته و منتشر کرده‌ام. اگر عضوی از آن کتابخانه‌ها بخواهد

در هر زمینه‌ای اطلاعات کتاب‌شناختی‌اش روزآمد باشد، امکانات در اختیار او هست. کتابخانه‌های عمومی ما چنانچه روزی بخواهند مصداق واقعی نامشان باشند، به راحتی می‌توان تجربه‌های فراوان و متنوعی را در اختیارشان قرار داد.

به هر حال، راه‌هایی که مدّ نظر شماست کم نیست، اما این راه‌ها را دانشگاه‌های ما و دبیرستان‌های ما به شاگردان نمی‌آموزند و در نتیجه وضعیتی به بار آمده است که شما حتماً بهتر از من می‌دانید. همین چند روز پیش به کسی برخوردیم که مدرک دکترا گرفته است و نمی‌داند منابع را از چه راه‌هایی در کتابخانه پیدا کند. خوب، این فاجعه‌ای آموزشی است، زنگ خطری جدی است. معلوم است که استاد راهنما و استاد مشاور این فارغ‌التحصیل دوره دکتری به منابع پایان‌نامه دانشجوی خود و به روش دست‌یافتن او به اطلاعات برای نوشتن پایان‌نامه هیچ توجه نکرده‌اند. برنامه ریزان و مدیران آموزشی باید فکری بکنند و آموزش را از این افت نجات بدهند. امیدوارم روزی برسد که بچه‌های این کشور از دوره دبستان استفاده از کتابخانه، یا به عبارت امروزی تر «رسانه‌خانه» ها را یاد بگیرند و به وضعیت نسل بیگانه با روش‌های پژوهش مبتلا نشوند.

\*\*\*\*\*

#### شمه‌ای از احوال و آثار عبدالحسین آذرنگ:

- در ویکی‌پدیای فارسی زندگینامه کوتاهی از او آمده است با صورتی از آثار. از آذرنگ تا کنون ۶۵ کتاب تالیفی و ترجمه‌ای انتشار یافته که ۱۲ عنوان تالیفی از میان آنها منحصرأ در زمینه نشر و ویرایش و دانشنامه نگاری است. شمار زیادی مقاله برای دانشنامه‌های مختلف نوشته، و مقاله‌های بسیاری از وی در نشریات و مجموعه‌ها چاپ شده است. تازه‌ترین کتاب منتشر شده اش *آشنایی با ویراستاری و نشر* (تهران، سمت، ۱۳۹۳) است. کتابی تالیفی از او با نام *تاریخ ترجمه در ایران: از روزگار باستان تا پایان عصر قاجار*، در آستانه انتشار است. *تاریخ نشر کتاب در ایران* هم اثر مفصل دیگری است که فعلاً به صورت سلسله مقاله در مجله بخارا به طور مرتب انتشار می‌یابد.
- آذرنگ در حال حاضر عضو شورای علمی *دانشنامه ایران* و مدیر بخش مفاهیم جدید است. کار روزانه‌اش در دانشنامه: تألیف، ترجمه و ویرایش مقاله‌های دانشنامه‌ای و ساعاتی هم صرف وقت در راه تربیت پژوهش‌گر برای کارهای پژوهشی و نگارش مقاله-های دانشنامه‌ای است.

- حوزه مطالعات شخصی او در ۲۰ سال اخیر، مسائل تئوریک نشر و ویرایش؛ تاریخ نشر و تاریخ ترجمه بوده است.
- از ۴۰ سال پیش او به تفاریق در جاهای مختلف درس داده است. ۱۲ سال عضو هیات علمی دانشگاه آزاد بوده و در این ۱۲ سال تاریخ تمدن و گاهی هم چاپ و نشر درس داده است. درس‌هایی که در ۱۵ سال اخیر به طور مستمر تدریس کرده است و هم اکنون هم تدریس آنها ادامه دارد، اینهاست: تئوری‌های نشر و ویرایش؛ ویرایش ساختاری و محتوایی؛ ویرایش جامع؛ دانشنامه‌نگاری؛ پژوهش برای نگارش مقاله‌های دانشنامه‌ای و مقاله نویسی.

\*\*\*\*\*